

## شهید حسن درج



ازتبار علی

سازمان جامع سوادالان و هزارشهمید استان بوشهر

نام پدر	شریف
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۰۶
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۷/۱۷
محل شهادت	جوانرود
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	شنبه

## زندگینامه

دانش آموز شهید حسن درج در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای مذهبی در یکی از روستاهای استان بوشهر منطقه دلاورخیز دشتی « روستای شنبه » دیده به جهان گشود. پدر و مادرش در تربیت او با الهام گرفتن از دستورات اسلامی سعی وافری داشتند تا به نحو احسن این امر مهم را انجام دهند. « حسن » از همان کودکی با تأثیر از صفا و صمیمیت جامعه روستایی به دنبال اجرای دستورات خدا بود و بدین وسیله در محیطی بکر و فارغ از هر گونه آلایشی بذرهای ایمان و اعتقاد در دلش جوانه زد. بعدها نهال باروری را بوجود آورد که ثمره‌ی آن حتی تا شهادت نیز او را بهره‌مند ساخت. خانواده‌اش هرچند بسان دیگر روستائیان این آب و خاک از امکانات چندانی برخوردار نبودند و در فقر زندگی می‌کردند، ولی در عوض سعی داشتند تا هرچه بیشتر فرزندان را با احکام الهی آشنا سازند و بهتر او را به دستورات اسلام واقف سازند. « حسن » از کودکی نماز را بپا می‌داشت. از روزه نیز غافل نبود. قرآن را نزد یکی از روحانیون با اخلاص روستا به روش خوبی آموخت و آیه‌های حیات‌بخش و روح‌نواز الهی آن در وجودش جای گرفت. بطوریکه در ماههای مبارک، خصوصاً رمضان و مراسم مذهبی با صدایی دلنواز قرآن را قرائت می‌کرد. شهید در سن ۶ سالگی پا به مرحله‌ای جدید از زندگی خود نهاد و راهی مدرسه شد. دوران دبستان را با موفقیت پشت سر گذاشت در تمامی کلاسها از شاگردان ممتاز بود پس از دوران دبستان موفق شد تا کلاس سوم راهنمایی در روستایش تحصیلاتش را ادامه دهد.

« حسن » لحظه‌ای از یاد خدا و اجرای دستورات و حدود الهی جدا نبود. این شهید وارسته قبل از اوج‌گیری شعله‌های فروزان انقلاب اسلامی در گرماگرم مبارزات مردم حضور داشت و با علاقه بسیار به اسلام و رهبری حضرت امام خمینی(ره) در صفوف نهضت به تلاش پرداخت و همیشه در راهپیمائیه‌ها شرکت فعال داشت و به تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر مذهبی، سیاسی ادامه داد تا اینکه جریان پیروزی انقلاب (۲۲ بهمن) فرارسید و نخستین مرحله از پیروزی انقلاب آغاز شد. بر اساس وظیفه خطیری که در پاسداری از اسلام و انقلاب و ضرورت بازگشت آرامش و امنیت احساس می‌کرد به عضویت « بسیج » درآمد و یکی از فعالترین اعضا<sup>۱</sup> بسیج روستا به حساب می‌آمد. شبانه روز برای خدا و بندگان خدا زحمت می‌کشید و برای پاسداری از اسلام، از هیچ چیز دریغ نداشت، شبانه روز از حریم انقلاب اسلامی پاسداری می‌کرد و گاهی احساس خستگی نمی‌کرد. همیشه خوشحال بود که می‌تواند قدمی در راه خدا بردارد.

با آغاز جنگ تحمیلی و برافروخته شدن آتش جنگ، همیشه در فکر جبهه و جنگ بود و در تمام لحظات به یاد رزمندگان اسلام و مردم مظلوم شهرهای مرزی بود. همیشه در آرزوی شهادت سرود « شهیدم من، شهیدم من » را زمزمه می‌کرد. با وجودی که سن و سالی نداشت اما به گرا<sup>۲</sup>ر تقاضای رفتن به جبهه را می‌کرد، ولی از طرف مسئولین و فرماندهان بسیج و سپاه با اعزام ایشان موافقت نمی‌شد تا اینکه پس از اصرار زیاد با تعدادی از دوستان و همکلاسان در تابستان سال ۶۱ پس از به پایان رسانیدن کلاس درس، در تاریخ ۶۱/۶/۶۱ از طریق بسیج به منطقه غرب کشور اعزام و پس از گذشت حدود یکماه و چند روز خدمت صادقانه و دلاوری فراوان در حالت مأموریت بوسیله ترکش خمپاره دشمن به آرزوی واقعی یعنی شهادت نائل آمد.

## وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم  
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون .

« از شهادت باکی نیست . اولیا ما هم شهید شدند . » (امام خمینی)

به حق نباید نام این رزمندگان جان برکف که آرزوی واقعی را شهادت ، و سرای سعادت را آخرت می دانند ، جزو مردگان در بستر به حساب آورد . اگر به جبهه می روند برای این است که به ندای رهبر والامقام و آگاه پاسخ مثبت دهند . زیرا که درست این رهبر روشندل نقش امام حسین(ع) را در این زمان ایفا می کند . در این زمان باید همگی ما خود را مهیا سازیم تا یک به یک ما رزمندهای باشیم که در صدور اسلام واقعی و حفظ آئین مقدس اسلام کوشا باشیم .

اگر اسلام با خون ما جانی تازه می گیرد و درختش با خون ناقابل ما آبیاری و ثمر آور می گردد ، پس ای شمشیر و ای گلوله بر من بیار تا می توانی قلبم را بشکاف زیرا در این صورت مجال نفس کشیدن به دشمن انقلاب نخواهم داد .

ای هموطنان عزیزم ! اگر آن آرزوی واقعی یعنی شهادت نصیبم گشت افسرده نشوید و هیچ اندوه به دل راه ندهید ، و راه شهیدان به خون غلطان را ادامه دهید و از طرف دیگر اینکه این آئین از هابیل شروع شده و تا نابودی کامل دشمنان قسم خورده اسلام ادامه دارد .

ای پدر و مادر مهربانم ! بعد از شهادتم همچون پدران و مادران شهیدان دیگر دلیرانه لبخند شادی بر لبان بزنید ، زیرا که دشمن از گریه شما شادمان می شود . از برادرانم می خواهم که طرفدار جان برکف امام و انقلاب باشند و هیچگاه در حفظ این انقلاب غفلت نورزند .  
والسلام علیکم

این وصیت نامه در تاریخ ۱۴/۶/۶۱ نوشته شده است

حسن درج ۱۴/۶/۶۱

## مصاحبه

در محضر برادر شهید

شهید درج باتوجه به وضعیت خاص فرهنگی و اجتماعی زمان خویش بسان تمام جوانان دیگر ، پاکباخته و جان برکف بود . منش خاص و رفتار توأم با متانت ایشان همواره در روستابه خوبی یاد می شود . ایشان سعی در برقراری ارتباط با تمام اقشار جامعه داشته است . شوخ طبعی و اخلاق شیرین ایشان طبق گفته های دوستانش ، مشهور بوده است . شهید از زمان خود جلوتر حرکت می کرده و این گفته از گفته ها و رفتار ایشان مشهود بود .

## خاطرات

در محضر مادر شهید

خاطره از زبان مادر شهید

چند روز از اعزام حسن به جبهه نگذشته بود که فهمیدم یکی از دوستانش از جبهه برگشته است ، به درب حیاط آنها رفتم و از او احوال حسن را پرسیدم . در جواب گفت : خوشا به حال حسن به جبهه‌های کردستان اعزام شد . در راه برگشتن به خانه چون می‌دانستم که حسن دیگر بر نمی‌گردد با حالت گریان به خانه آمدم . چند لحظه بیشتر نگذشته بود که خوابم برد در خواب دیدم که حسن با لباس سراپا سبز به خوابم آمد و گفت : مادر چرا گریه می‌کنی ؟ نگران من نباش زیرا جان ما در دست خداست . از آنشب به بعد منتظر خبر شهادت ایشان بودم . تا اینکه خبر شهادت او را آوردند .

چگونگی رسیدن خبر شهادت شهید :

هنوز چهل روز از حضور او در جبهه نگذشته بود که یک شب بعد از نماز مغرب و عشا پس از صرف شام صدای درب حیاط به گوش می‌رسید . پس از باز نمودن درب حیاط متوجه شدیم چند نفر از شهرستان به اتفاق چند تن از اهالی روستا وارد شدند . ما که از پیش شاید به نوعی منتظر شنیدن خبر شهادت او بودیم و آمادگی شنیدن خبر را داشتیم ، متوجه موضوع شدیم .

در محضر برادر شهید « یوسف درج »

بر خورد با اعضا خانواده

همه اعضا خانواده ، حسن را به عنوان فردی خوشرو ، کمک کار خانواده و فعال می‌دانند. ارادت خاصی به پدر و مادر داشته و همیشه برادران و خواهران را به احترام پدر و مادر توصیه می‌کردند . من که به عنوان برادر ایشان هستم ، بوسه‌های او که مرا می‌بوسید را به یاد دارم . پدر و مادرم نقل می‌کنند که وقتی وارد خانه می‌شد با لهجه خاص خودش « سلام مادر ، سلام پدر » به ایشان سلام می‌کرده است . مادر و پدرم می‌گویند هیچگاه صحبتی نامربوط به زبان نیاورد .

بر خورد با دوستان و آشنایان

با توجه به منش خاص ایشان که قبلاً اشاره شد ، همواره در بین دوستان و آشنایان به خوش رفتاری مشهور بوده است . احترام به دیگران را وظیفه خود می‌دانسته است .

مدرک تحصیلی شهید

تا سال سوم راهنمایی تحصیل نموده که با شروع جنگ تحصیلی به جبهه اعزام شدند .

## لحظات آخر هنگام اعزام به جبهه

مادرم نقل می‌کند که حسن در تابستان سال ۶۱ در بوشهر کار می‌کرد. برای چند روز استراحت به خانه برگشته بود. صبح آنروز وقتی از خواب بلند شدیم، صدای بلندگو در حال پخش سرود به گوش می‌رسید روزهای اعزام نیرو به جبهه معمولاً اینگونه سرودها پخش می‌شد. حسن وقتی صدای سرود را از بلندگو شنید از خانه بیرون رفت، زمان زیادی نگذشته بود که به خانه برگشته. از من سراغ شناسنامه را گرفت. من که قصد او را نمی‌دانستم سراغ پیدا کردن شناسنامه‌اش رفتم و خودش نیز همزمان لابه‌لای کتابها و مدارک در حال جستجو بود. گفتم شناسنامه را به چه مقصودی می‌خواهی؟

گفت: من باید بروم.

بدون پیدا کردن شناسنامه کیفش را برداشت و گفت: مادر خدا حافظ من می‌روم از قول من از بقیه خدا حافظی کن. نکته قابل توجه اینکه تا شب قبل برنامه‌ای برای رفتن نداشت ولی در آنروز با شوق عجیبی راه می‌رفت، چنانکه به نظر می‌رسید پرواز می‌کند. من رفتن او را چنان دیدم که دیگر بر نخواهد گشت.

## انجام کارهای شخصی

نکته بسیار بارز در زندگی اندک این نوجوان نظم و ترتیب و انضباط خاص، حاکم بر کارهایش بود. در تابستانها که به کارگری می‌پرداخت، در کارش بسیار جدی بود. چنانکه به هر جا مراجعه می‌کرد از او استقبال می‌کردند. اسناد و مدارک به جامانده از او حاکی است که همیشه برنامه‌ریزی در کارهایش داشته است و تمام دخل و خرج خود را ثبت می‌کرده است.

همیشه شکرگزار نعمتی که داشته است بود. هیچ موقع چیزی که از وسع خانواده بالاتر بوده باشد طلب نکرد.

## ویژگیهای خاص

جلوتر بودن از سن و زمان و سواد خویش  
حضور در تمام فعالیتهای اجتماعی  
فعالیت و پیگیری وافر در امور روستا و حل مشکلات  
عاشق جبهه و جنگ و شهادت  
داشتن نظم و انضباط در امور زندگی  
خوش خط و زیبانویس بود

فرازی از گفته‌های شهید درج برگرفته از دفاتر شهید

در مورد شهادت

«شهادت یک فرد، زندگی آغازین اوست.»

ضمن اشاره به آیهی «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون» می فرماید: «شهید چونان کودکی است که در بطن مادر زندگی می کند و هنگامی که متولد می شود و در دنیای جدید، همه از آمدنش خوشحال هستند، شهید هم از این دنیای بسته مادی و دربند زمان به دنیای وسیع لایتناهی معنویت گام می نهد و زندگی رزق دار خود را نزد خدا آغاز می کند و این تولد همواره میمون و مبارک است.»

اعتقاد به پیوند با ولایت فقیه

شهید درج معتقد بود که:

تنها در بستر ولایت فقیه است که انقلاب اسلامی از انحراف و سقوط در امان می ماند و برای تداوم حرکت انقلاب به اشاعه نقطه نظرهای مکتبی و توحیدی استاد شهید مطهری می پرداخت و مرتباً خواندن کتابهای شهید مطهری و شریعتی را توصیه می نمود.

انگیزه های مبارزه

«ما برای دنیا و مظاهر آن مبارزه نمی کنیم. ما برای رضای پروردگار خویش مبارزه می کنیم و هرگاه رضای خدا بدست آمد، ما هم راضی شده ایم، چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم.»

.....

من و حسن در آن زمان سن و سال زیادی نداشتیم. من در کلاس اول دبیرستان و ایشان در کلاس سوم راهنمایی مشغول به تحصیل بودیم. در سال ۶۱ برادر بزرگم به نام «گرم» با وجودیکه دوشادوش پدر پیرم در امرار معاش خانواده نقش بسزایی داشت از طرف نظام وظیفه به خدمت مقدس سربازی احضار گردید. این جریان برای خانواده بسیار سخت بود. نه به لحاظ زندگی و امرار معاش بلکه بخاطر اینکه اولین فرزند خانواده که تا آن لحظه از کانون گرم خانواده دور نشده بود باید برای مدتی از خانواده جدا می شد و خدمت مقدس سربازی را طی می کرد. این موضوع باعث آزرده گی خاطر اعضا خانواده خصوصاً مادرم گردیده بود، بطوریکه شب و روز فکر همه را مشغول کرده بود. اما برادرم «حسن» همیشه به مادرم دلداری می داد و می گفت تو نگران نباش من به هر قیمتی که شده باشد (حتی تاپای جانم) ایشان را به نزدیکترین مکان جهت ادامه خدمت انتقال می دهم و برای اینکار آرام ننشست و مکاتبات زیادی که نمونه های آن موجود می باشد انجام داد تا توانست از مسئولین زیربط قولهایی را بگیرد. اگر چه این موضوع در زمان حیات ایشان میسر نشد و آن هم به دلیل این بود که، ایشان باید دوران آموزشی را حتماً در جایی دیگر بگذراند و بعداً اینکار یعنی انتقال به بوشهر صورت گیرد ولی همانطور که قول داده بود به مادرم، در اولین روزهای بعد از شهادت ایشان با مکاتبات بنیاد شهید، محل خدمت برادرم از بوشهر به پایگاه دریایی بوشهر و از آنجا حتی به روستایمان یعنی «شنبه» انتقال یافت و در آنجا خدمت وظیفه اش را سپری کرد و شهید به قول خود وفا نمود.

راوی: برادر شهید حسین درج





سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران